

The Japanese Constitutionalism in the Nineteenth Century: The Spirit of Tradition in the Statue of the Modern State¹

Nozar Khalil Tahmasebi* 

Postdoc Research Fellow, Department of Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran

Ahmad NaghibZade 

Professor, Department of Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran

Extended Abstract

Introduction

Analyzing the transition of countries from traditional governance to modernization is crucial in political, historical, and sociological studies. The 19th century was a pivotal period for Eastern nations because they were grappling with this transition. Countries like Japan, India, Iran, and the Ottoman Empire experienced a century of

1. Funding: This work is based upon research funded by Iran National Science Foundation (INSF) under project No. 4020131.

* Corresponding Author: nozartahmasebi@ut.ac.ir

How to Cite: Khalil Tahmasebi, N., & Naghibzade, A. (2024). Japanese Constitution in the Nineteenth Century; the Spirit of Tradition in the Statue of the Modern State. *State Studies*, 10(37), 137-170.

Doi: 10.22054/tssq.2023.62397.1132

transformation characterized by intense debate, conflict, bewilderment, regret, reflection, comparison, and deliberation in their move from the old order to the new one. The political and historical treatises of the 18th and 19th centuries also attest to the transformation and the experience of the modern world encountered by the Eastern countries.

This study aimed to explore the experience of Japan by examining its significant 19th-century transformations, providing insights into the process and vicissitudes of the transition from a traditional political system to a modern state. During the 19th century, Japan encountered modern concepts and experienced momentous events, grappling with its declining status and the need for reform. On the one hand, Japan possessed deeply rooted historical and political traditions that could not be abandoned. On the other hand, it had just emerged from a period of darkness, poverty, and turmoil of the 18th century. Against this backdrop, the Japanese elite recognized the necessity of reforming their governance system. Trying to untie the tangled knot of tradition and modernity, they decided to embrace modernity and its benefits while retaining their traditions.

In fact, they aimed at thinking traditionally within the new order, with constitutionalism emerging as a key element in this transition. Having encountered global transformations, the Japanese considered constitutionalism as the most important lesson and the prominent manifestation of the modern world, as the cornerstone of the transition from a worn-out political system to the modern governance. The challenge for the elite and reformers was to reconcile constitutionalism with traditional values.

The Japanese elite had actually realized that Japan's constitutionalism could not take place in a radical and complete break from the country's historical and political traditions. However, in the tug of war between constitutionalism and tradition, the former was greatly sacrificed for the sake of the latter.

Japan's constitutionalism was a turning point in finding a way between modernity and tradition. Therefore, examining the Japanese

historical experience can offer valuable insights into similar experiences across Eastern nations. Given the historical similarities between Iran and Japan, the present study aimed to examine Japan's transition from traditional governance to a modern political order, highlighting how the Japanese constitutionalism attempted to reconcile the historical traditions with emerging modernity. The research questions are as follows: How did the Japanese constitution attempt to reconcile historical tradition with emerging modernity? And did Japan abandon its traditions? The study is based on the hypothesis that while Japan's constitutionalism maintained the spirit of tradition, especially the divine and authoritative position of the emperor, it could break away from its traditional era by facilitating economic growth and the establishment of a powerful and modern state.

Materials and Methods

This study employed an analytical and historical perspective. It also relied on political concepts and theories to explore the Japanese experience of modernity, offering insights for understanding similar historical experiences in other Eastern nations.

Results and Discussion

Japan's 19th-century transformation exemplifies the East's encounter with modernity. After centuries of feudal rule under shoguns, internal crises, and awareness of new international dynamics, Japan underwent significant changes in governance. The Meiji Restoration emerged as a beacon of hope for the elite, offering liberation from a tumultuous past. While embodying constitutional principles, the Meiji Constitution was implemented with a conservative and pragmatic approach, preserving Japan's heritage and upholding the emperor's central role. Reforms in the military, bureaucracy, economy, and education under centralized governance reflected the elite's efforts to reconcile tradition with modernity. The Japanese modernity


prioritized stability and order over democratic ideals and individual freedoms, aligning with the aspirations of a patriotic and reformist emperor. Emperor Meiji, the embodiment of imperial resurgence, stood at the heart of the Constitution, solidifying his position as the focal point of political authority. Despite advancements, the Meiji Constitution failed to establish a real constitutional rule where the law reigns supreme over both the ruler and the ruled. It represented a blend of the enlightened emperor's authority and pragmatism.


Conclusion

According to the findings, Japanese constitutionalism was characterized by the reconciliation of modernity and tradition. Japan's conservative approach preserved traditional aspects within its new political framework exemplified by the constitution. The results of the study can offer insights for understanding similar historical experiences in other Eastern nations, including Iran.

Keywords: Emperor Meiji, Constitutional state, Political governance, Tradition, Modernity.

مشروطه ژاپن در قرن نوزدهم؛ روح سنت در پیکره دولت نوآیین

نوذر خلیل طهماسبی *  دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر پسادکتری دانشگاه تهران، تهران، ایران

احمد نقیب‌زاده  استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

رویاریویی شرق با رخدادهای نوین و مفاهیم نوآیین، یکی از مباحث مهم و شایان تأمل در دوران معاصر، به ویژه از اوایل قرن نوزدهم میلادی بوده است. چنان تقابلی را ممالک مختلفی تجربه کردند و ژاپن یکی از نمونه‌های قابل توجهی است که در پژوهش‌های ایرانی، با توجه به تشابهات تاریخی دو مملکت در آن عهد، خوانش رویدادهای سیاسی ژاپن، به ویژه قانون اساسی و مشروطه آن مملکت اهمیت دارد. در این پژوهش، به سیر تاریخی گذار ژاپن از دوران قدیم و زمام‌داری مستأصل و متزلزل به عصر جدید و سعی برای برقراری حکمرانی سیاسی نوین (دولت مشروطه) می‌پردازیم. گذاری که با اندیشه‌ورزی درباره چگونگی رویاریویی با تجدد، ضمن آگاهی از اهمیت و وجاهت سنت‌های تاریخی جامعه همراه بود. پرسش اصلی و شایان تأمل این است که «مشروطه ژاپن چگونه می‌خواست میان سنت تاریخی خود و تجدد نوظهور وفاق ایجاد کند و آیا گسست ژاپن از دوران قدیم (سنت) اتفاق افتاد؟». فرض حاکم بر پژوهش چنین است که «در مشروطه ژاپن، روح سنت (تاریخی-سیاسی)، به ویژه جایگاه آسمانی و مقتدرانه امپراتور در پیکره دولت نوآیین حفظ شد و گرچه به لحاظ ترقی اقتصادی و استقرار دولتی مقتدر و تجددطلب، ژاپن توانست از دوران قدیم خود بگسلد، اما از حیث سیاسی یا مشروطیت حکمرانی، قانون اساسی محافظه‌کار و مصلحت‌اندیش ژاپن پیوند با سنت را حفظ کرد». پژوهش حاضر با روش تحلیلی و با نگرشی تاریخی البته با مبنا قرار دادن مفاهیم و نظریات سیاسی، پرسش و فرض مطرح‌شده را واری می‌کند.

واژگان کلیدی: امپراتور میجی، دولت مشروطه، حکمرانی سیاسی، سنت، تجدد.

مقدمه

آگاهی و ژرف‌اندیشی درباره چگونگی گذار بسیاری از ممالک یا دولت‌ها به عرصه نوخواهی یا گذار از حکمرانی سیاسی سنتی و کهن به روزگار نو اهمیت خاصی در مطالعات سیاسی، تاریخی و جامعه‌شناسی دارد. گذار از نظم کهن یا روزگار قدیم به دنیای نو یکی از مهم‌ترین مسائل ممالک شرق در سده نوزدهم میلادی بود. قرنی سرشار از مجادله، تقابل، تحیر، حسرت، اندیشه‌ورزی، قیاس و چاره‌اندیشی که چنین مواردی را به‌وفور در متون تاریخی و سیاسی برخی از ممالک جهان شرق می‌توان استنباط کرد. ژاپن، هندوستان، ایران و عثمانی از نمونه‌های مهمی هستند که خوانش برخی از رساله‌های سیاسی و تاریخی آن‌ها در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی گواه از رویارویی این ممالک با دنیایی متفاوت دارد. در این پژوهش، بر ژاپن متمرکز می‌شویم. تحولات ژاپن در قرن نوزدهم میلادی، از رویدادهای شایان تأملی است که با خوانش آن سیر تاریخی-سیاسی، می‌توان درباره چگونگی و فراز و نشیب گذار یک نظام سیاسی سنتی به دولت نوین آگاهی به دست آورد. ژاپن قرن نوزدهم در رویارویی با مفاهیم نوآیین و رویدادهای خطیر، درباره اوضاع خود و یافتن راهی برای نجات از زوال به اندیشه فرو رفت و به‌سختی تقلا می‌کرد. ژاپن، از یک‌سو، از سنت‌های تاریخی و سیاسی ریشه‌داری برخوردار بود که نمی‌توانست از آن‌ها روی گرداند. از سوی دیگر، با پشت سر نهادن دورانی از تاریکی، عسرت و پریشانی (به‌ویژه در قرن هجدهم)، نخبگان مملکت به این مهم واقف شدند که دیگر نمی‌توان همچون گذشته مملکت‌داری کرد و باید برای اصلاح دولت یا تغییر راه و رسم مملکت‌داری تدبیری اندیشید.

در میانه سنت و تجدد و تأمل درباره گشودن گره تاریخی، ژاپنی‌ها بر آن شدند تا ضمن گرویدن به تجدد و بهره‌جویی از ثمرات آن، سنت خود را نیز به دست فراموشی نسپارند. از این‌رو، اندیشیدن سنت‌مدارانه در کالبد نظامی جدید یا نظمی نوین گذرگاهی بود که نخبگان ژاپن بر آن پافشاری می‌کردند. رسالت تحقق چنان‌گذاری را مشروطه بر عهده داشت. مشروطه، مهم‌ترین آموخته ژاپن از جهان مدرن بود. مشروطه مهم‌ترین جلوه دنیای متجدد بود که ژاپنی‌ها در رویارویی با تحولات جهانی، به آن، به‌عنوان تجلی گذار از نظم یا حکمرانی سیاسی فرسوده به دولتی نوین می‌نگریستند. البته نخبگان و نوآندیشان

ژاپن آهنگ آن داشتند تا مشروطه را به منزله مظهر سیاسی روزگار نو با سنت خویش هم‌نوا سازند. در حقیقت، نخبگان ژاپن به این مسئله التفات داشتند که مشروطه ژاپن نمی‌تواند در گسستی بنیادین و کامل از سنت تاریخی و سیاسی مملکت صورت پذیرد. در هم‌اندیشی برای رسیدن به وفاقی میان مشروطه و سنت، مشروطه و قانون اساسی تا حدود بسیاری فدای سنت شد. بدین‌قرار، مشروطه ژاپن، بزنگاهی برای یافتن راهی میان این (تجدد) و آن (سنت) بود. آگاهی از چنان پیشینه تاریخی و خوانش شیوه برخورد ژاپن با مسائل نوین برای پژوهش حاضر اهمیت خاصی دارد؛ چراکه بازخوانی سیر تاریخی گذار ژاپن و نحوه برخورد آنان با دنیای متجدد به همراه دغدغه حراست از ارزش‌های سنتی، شرح حال بسیاری دیگر از ممالک شرق نیز هست. به همین جهت، در پایان پژوهش، درباره اعتنای ایرانیان مشروطه‌خواه به تجربه ژاپن اشاراتی خواهد شد؛ زیرا ایرانیان با بحران‌هایی نظیر ژاپن رویارو شدند و آنان نیز برای اصلاح حکمرانی سیاسی بر اساس تجارب بشری، تاریخی همراه با مجادله را سپری کردند.

پیشینه پژوهش

درباره مشروطه ژاپن، به‌ویژه توصیف و تحلیل تاریخی این رویداد به چند اثر مهم می‌توان اشاره کرد. کازوهیرو تاکی در آثاری همچون «قانون اساسی میجی از چشم‌انداز تاریخ مدنیت» (Takii, 2003) و «مشروطه: تجربه ژاپن از غرب و شکل‌گیری دولت مدرن»^۳ (Takii, 2007)، با نگاهی به تأثیر غرب در تجارب ژاپن، نگرشی تاریخی به مشروطه ژاپن دارد. کازوهیرو تاکی سیر تاریخی شکل‌گیری دولت مدرن در ژاپن را بررسی می‌کند و هدف او ارائه تصویری از ژاپن مدرن است.

جان مکی^۴ و لارنس بیر^۵ در اثر «از افسانه امپراتوری تا دموکراسی: دو قانون اساسی ژاپن» (Maki and Beer, 2002) بر دو قانون اساسی ژاپن، یکی در قرن نوزدهم میلادی

1 Kazuhiro Takii

2 *The Meiji Constitution from the Perspective of the History of Civilization*

3 *Constitution: The Japan Experience of the West and the Shaping of the Modern State*

4 John Maki

5 Lawrence Beer

6 *From Imperial Myth to Democracy: Japan's Two Constitutional*

و دیگری پس از تسلیم ژاپن در جنگ جهانی دوم متمرکز می‌شوند و نگاهی تطبیقی به این دو قانون اساسی، با مبنا قرار دادن مبانی دموکراسی دارند.

دونالد کین در کتاب «میجی، امپراتور ژاپن و دنیای او» نقش امپراتور میجی را در اصلاحات و تحول ژاپن به شکلی برجسته و باریک‌بینانه در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، صنعتی و غیره، واری می‌کند. در میان نویسندگان ایرانی، هاشم رجب‌زاده نوشته‌های مختلفی درباره ژاپن قرن نوزدهم دارد که به‌عنوان نمونه مهم می‌توان به «تاریخ تجدد ژاپن» (رجب‌زاده، ۱۳۹۷) اشاره کرد.

رجب‌زاده در این اثر، تاریخ تجددطلبی ژاپن را اساس پژوهش قرار می‌دهد تا از این طریق، چگونگی شکل‌گیری ژاپنی متجدد در عرصه جهانی را روشن سازد.

سید محسن دوازده امامی نیز در کتاب «تحقیق تجدد در ایران و ژاپن، رؤیا یا واقعیت» (دوازده امامی، ۱۳۹۶)، با التفات به نظریات توسعه، نقش نخبگان و نخبه‌گرایی در تحول جامعه و بهره‌گیری از رویکرد مقایسه‌ای و تطبیقی، رویارویی نخبگان ایران و ژاپن را با مسئله تجدد واری می‌کند. او به تفاوت‌هایی در جغرافیا و موقعیت دو کشور، مبانی فکری و اعتقادی، خلقیات اجتماعی، اجماع یا اختلاف نخبگان، نقش مناسبات جهانی و بافت فرهنگی-تاریخی در قیاس دو کشور و تبیین سرنوشت تجدد در ایران و ژاپن اشاره می‌کند. در پژوهش‌های داخلی، گرچه درباره مشروطه‌خواهی ایران و تا حدودی عثمانی، نوشتارهای متعدد و شایان توجهی وجود دارد اما می‌توان ادعا کرد که مشروطه ژاپن در پژوهش‌های ایرانی مغفول واقع شده است. درباره آثاری (به‌ویژه خارجی) که در زمینه مشروطه ژاپن تحریر شده‌اند نیز بیش از هر چیز، تاریخ ژاپن را مبنا قرار داده تا با شرح و وصف تاریخ تحولات، روی دادن رخدادهایی همچون مشروطه، سلب قدرت از سامورایی‌ها و مواردی از این قبیل را به دانشوران آگاهی دهند. همچنین، در بسیاری از آثار، تلاش بر این بوده است تا قانون اساسی ژاپن در عهد میجی را با قانون اساسی اصلاحی در دوره پس از جنگ جهانی دوم قیاس کنند.

در این پژوهش، اصرار اصلی بر دولت‌نوین یا مشروطه عهد میجی است اما بیش از آنکه توصیف صرف تاریخی را مبنا بحث قرار دهیم، جدال درباره چگونگی وفاق میان

1Donald Keene

2Emperor of Japan: Meiji and His World, 1852-1912

سنت و تجدد را بررسی می‌کنیم. اینکه نخبگان فکری و سیاسی ژاپن چگونه می‌خواستند میان سنت خود و جهان مدرن دل‌انگیز و البته پُر‌فایده راهی میانه را بیابند. در این پژوهش، گرچه همانند دیگر آثار منکر تجدد ژاپن نسبت به دوران قدیم یا نظام سیاسی کهن آن مملکت نیستیم اما خواهیم گفت که اگر مشروطه را در یک مفهوم سیاسی و دولت مبتنی بر حاکمیت قانون در نظر بگیریم، قانون اساسی ژاپن در قرن نوزدهم نتوانست از حکمرانی سیاسی اقتدارگرا گسست ایجاد کند و در واقع، تجدد ژاپن در قالب زمام‌داری سیاسی اقتدارگرا با محوریت امپراتور میجی آغاز شد و ادامه پیدا کرد. نخبگان سیاسی و فکری ژاپن با جهد فکری و تأمل، توانستند با گذار از روزگار نابسامان گذشته، نظم سیاسی متمایزی ایجاد کنند که ژاپن را از تزلزل و احتضار نجات دهد؛ اما در تدوین قانون اساسی، همچنان روح سنت در دولت نوین جایگاه خویش را حفظ کرد. چنان مهمی باعث شد تا تجدد ژاپن در چارچوب حکمرانی سیاسی اقتدارگرا رخ دهد و دولت مشروطه به معنای حاکمیت قانون بر همگان و نظم سیاسی مبتنی بر اراده مردم شکل نگیرد.

سنت و تجدد؛ جدال درباره گسست یا تداوم (مبانی نظری)

تاریخ مفاهیم و تأمل درباره خاستگاه مفاهیم جدید، از مباحث مهم در میان متفکران این حوزه است. یکی از مجادلات اساسی درباره مفاهیم سیاسی، مسئله اصالت یا حقانیت و در مقابل، فقدان مشروعیت یا عدم اصالت مفاهیم نوین و در کل، عصر مدرن است. از یک-سو، مفاهیم نوآیین و مهم‌تر از آن، عصر جدید به‌عنوان رویدادهای نو و برخوردار از اصالت و حقانیت مستقل تلقی می‌شوند و از سوی دیگر، دوران جدید و مفاهیم آن، در تداوم سنت و به‌منزله رخدادهایی فاقد اصالت و مشروعیت متأخر معرفی می‌شوند. از این قرار، مشروعیت و حقانیت عصر مدرن و مفاهیم جدید، از حیث صبغه و ماهیت محل اختلاف بوده است. در این راستا، می‌توان نظریات چند متفکر مهم را از نظر گذراند. کسانی همچون کارل لویت^۱ و کارل اشمیت^۲ کوشش کرده‌اند تا چنین تلقین نمایند که بسیاری از مفاهیم عصر جدید ذات و تباری سنتی و الهیاتی دارند. این متفکران بر آن هستند که مفاهیم جدید ریشه در الهیات دارند اما چهره عوض کرده‌اند و در عصر جدید،

1Karl Löwith

2Carl Schmitt

خود را با عنوان دیگری معرفی می‌کنند. اشمیت در رساله «الهیات سیاسی» معتقد است همه مفاهیم نظریه جدید دولت، عرفی‌شده مفاهیم الهیات مسیحی هستند (1985 Schmitt). کارل لویت نیز نگرشی این‌چنینی نسبت به مفاهیم و عصر جدید دارد. لویت، از یک‌سو، به دنبال مشروعیت‌زدایی از عصر مدرن بوده و از سوی دیگر، بر این مسئله اصرار می‌ورزد که برداشت سنتی یا دینی، معنای اصلی تاریخ است. کارل لویت در پی بررسی و فهم معنا در تاریخ است. او معنا و فلسفه تاریخ را الهیاتی و سنتی تفسیر می‌کند. از نظر کارل لویت، فلسفه تاریخ روشنگری به‌هیچ‌روی الگوی الهیاتی را وسعت نبخشید؛ بلکه مشیت الهی را به پیش‌بینی و پیشرفت بشری بدل ساخت و بدان خصلتی عرفی بخشید (لویت، ۱۳۹۶: ۱۱۶). او با تفسیر اندیشه‌های متفکران متعدد همانند آگوستین، هگل، مارکس، کندورسه، کنت، ولتر، ویکو و غیره، به دنبال آن است تا اثبات نماید مفاهیم جدید در دوران معاصر، اصالت متأخر و مستقل ندارند. در نگاه لویت، مفاهیم جدید صبغه‌ای عرفی یافته‌اند اما در حقیقت، جوهره، ذات و تباری سنتی و دینی دارند. لویت به دنبال آن است تا ویرای وقایع و رخدادهای تاریخی، معنا و فلسفه‌ای برای تاریخ دست‌وپا کند.

لویت در کتاب «معنا در تاریخ»، با بررسی اندیشه‌های متفکران مختلف از متأخرین تا پیشینیان، بر آن است که برجسته بودن رگه‌های الهیاتی در تاریخ مشهود است. لویت دو دسته از نظریات را مورد تفسیر قرار می‌دهد. از یک‌سو، کسانی همچون آگوستین و بوسوئه که قائل به مشیت الهی در تاریخ هستند و از سوی دیگر، متفکرانی همانند آگوست کنت، کندورسه و ویکو که نگرشی عرفی به تاریخ دارند و تاریخ را نه برگرفته از مشیت الهی، بلکه متأثر از بشریت و عقلانیت مدنی می‌دانند. علی‌رغم این تمایز و تفاوت دیدگاه میان این متفکران، لویت بر برجسته بودن الهیات و رگه‌های سنتی در هر دو دسته نظریات اصرار دارد. کارل لویت معتقد است گرچه قدما به صورت آشکار قائل به مشیت الهی بودند اما حرف متأخرین نیز عرفی شده گفته‌های پیشینیان است. بدین‌سان، نگرش جدید نسبت به تاریخ و همچنین مفاهیم جدید تداوم همان نگرش‌های الهیاتی بوده و مفاهیم دوران نوین برخوردار از حقانیت و مشروعیت جدید نیستند.

به باور کارل لویت، جهان مدرن وابسته به اصل و مرام الهیاتی است. اصل و مرامی که جهان مدرن با توسل به آن خود را رهایی می‌بخشد (لویت، ۱۳۹۶: ۲۵۶). بدین‌سان، بر اساس باور کسانی همچون لویت و حتی اشمیت، مفاهیم جدید همچون پیشرفت، حاکمیت، قانون و غیره، اصالت جدید نداشته و ریشه در سنت، دین و الهیات دارند که در دوران مدرن به‌مثابه مفاهیمی عرفی‌شده مطرح شده‌اند.

در مقابل، متفکری همچون هانس بلومبرگ^۱ از اصالت و حقانیت مفاهیم جدید دفاع می‌کند. او برخلاف لویت قائل به پیوستگی مفاهیم جدید در تداوم سنت و الهیات نیست؛ بلکه چنین باور دارد که مفاهیم جدید در گسست از سنت به وجود آمده‌اند. به‌زعم هانس بلومبرگ، عصر جدید دارای حقانیت یا مشروعیتی خودبنیاد است. در نگاه بلومبرگ، خودبنیادی انسان، بنیان اصلی عصر مدرن است. انسان می‌کاود تا سرافکنندگی و تنهایی خود را به سرفرازی مبدل سازد و نیل به چنین غایتی را در عصر جدید می‌یابد. عزیمت‌گاه انسان خودنام بر خود استوار عصر جدید «خردورزی» اوست. بر پایه این عزیمت‌گاه است که دانش جان می‌گیرد، انسان قادر می‌شود رویدادها را پیش‌بینی کند، قاعده‌های پیدایی و دگرگونی آن‌ها را کشف کند و با این کار مسیر آن‌ها را تغییر داده و نیروی آن‌ها را به خدمت خود آورد. عصر جدید دوران برجسته‌شدن «کنجکاوای نظری» است (بلومبرگ، ۱۳۸۱: ۲). بدین‌سان، عصر جدید از دل اضطراب حاد انسان برای اثبات خویش برآمده است. «اشتیاق به شناخت» بخش مؤثر استعداد بنیادین انسان است. نگاه به این اشتیاق باید خوشایند باشد؛ چراکه مایه سعادت انسان است (یوزف وتس، ۱۳۹۳: ۴۱-۴۰). از این قرار، بلومبرگ در برابر مشروعیت‌زدایی لویت از مفاهیم و عصر جدید، در پی مشروعیت‌یابی است. برداشت او از خاستگاه عصر جدید برداشتی تبارشناسانه است که حقانیت آن را در واکنشی گسلنده از سنت می‌جوید (بلومبرگ، ۱۳۸۱: ۱۰).

مفاهیم نوین و عصر مدرن دارای حقانیت و اصالتی منفک از سنت هستند. البته هانس بلومبرگ انکار نمی‌کند که مفاهیم جدید به‌جای مفاهیم کهنه می‌نشینند و به سخن دیگر، جایگاه ایجادشده از سوی آن‌ها را اشغال می‌کنند؛ اما این واقعیت را نباید به‌عنوان دگرذیسی تفسیر کرد و از آن به‌ناحق بودن مفاهیم جدید رسید. بدین ترتیب، بلومبرگ

¹Hans Blumenberg

سخت تلاش می‌کند تا موجه بودن عصر جدید و مفاهیم آن را اثبات نماید. از نظر بلومبرگ، انسان و جامعه عصر جدید با پرسش‌ها و مسائلی رویارو شد که نمی‌توانست به آسانی از آن‌ها گذر کند. مسائلی که نیازمند کنجکاوی و کنکاش نظری، بحث و مجادله بوده تا به سرانجامی منتهی شوند. جامعه‌ای که تأسیس شده و با قراردادی میان انسان‌ها شکل گرفته، تحول‌پذیر است و می‌تواند از آنچه هست بسامان‌تر شود. این ساز، سازه‌ای است انسانی و مسئولیت سامان آن با انسان‌ها است (نیکفر، ۱۳۸۱: ۳). بدین سان، اعتبار عصر جدید رخدادی اصیل است. بلومبرگ، مفاهیم جدید و دوران مدرن را به منزله رویدادهایی موجه، مشروع، به حق و به جا می‌پندارد که منوط دانستن آن‌ها به سنت و الهیات، جفایی در حقانیت و اصالت آنان است. تجدد و مفاهیم آن، ماحصل جهد انسان و اشتیاق او به دانستن ورهایی از سنت و استبداد سیاسی است.

در بحث قانون، دولت مشروطه و تجدد و همچنین برخورد ژاپن سده نوزدهم با مظاهر و جلوه‌های دوران جدید، به نظر، نمی‌توان به طور قطع یکی از دو نگاه گسست از سنت یا پیوند با سنت را در پیش گرفت. از یک سو، به لحاظ تجدد اقتصادی و مدرنیته کردن جامعه، تفسیر و نگرش هانس بلومبرگ درباره عصر جدید و مفاهیم نوین، قرابت درخوری با ژاپن دوران معاصر دارد. تجددخواهی در ژاپن سده نوزدهم، اندیشه‌ای نوین و همچنان که بلومبرگ اصرار می‌ورزد، دارای حقانیت بود. نزد نخبگان ژاپن به ویژه در سده نوزده و پس از آن، تجدد و دست یازیدن به دولتی جدید، خوشایند و به قول بلومبرگ مایه سعادت پنداشته می‌شد. در ژاپن معاصر بسیاری از موضوعاتی که بلومبرگ بر آن‌ها تأکید دارد همچون اشتیاق به شناخت و آگاهی، کنجکاوی نظری و سرانجام کوشش برای بازیگری فعالانه در روزگار نو، به وضوح قابل درک هستند. از سوی دیگر، به لحاظ سیاسی و بحث حاکمیت ملی یا اراده مردم به منزله یکی از اصول مهم دولت مشروطه، ژاپن نتوانست از سنت و گذشته سیاسی خود بگسلد که در اینجا یعنی در بحث موارد سیاسی می‌توان با متفکرانی که بر پیوند با سنت پافشاری دارند، موافق بود.

در مشروطه ژاپن، از حیث تحدید یا قانونی کردن قدرت امپراتور و مبنا قرار دادن حاکمیت ملی، گسستی صورت نپذیرفت و همچنان در وادی سنت، حکمرانی مقتدرانه و تلاش برای یافتن راهی میان سنت و تجدد می‌اندیشیدند. علت عدم گسست نیز برخورد

سنتی با برخی رویدادهای مهم، از جمله قانون اساسی و تدوین قانون مبتنی بر اراده مقتدرانه امپراتور به منزله نهادی تاریخی، معنوی و برخوردار از تباری آسمانی بود.

رویارویی جهان شرق با دنیای جدید

تأمل درباره چگونگی بازیگری ژاپن در دوران معاصر هنگامی دانشوران و پژوهشگران تاریخ و سیاست را به درکی ژرف و جامع نزدیک می‌کند که ژاپن در چارچوب جهان شرق و از نظرگاه شیوه رویارویی شرق و شرقی‌ها با تحولات و ترقیات نوین بازتفسیر شود. بازخوانی رویدادهای قرون هجدهم و نوزدهم میلادی عیان می‌سازد که برخی از مهم‌ترین دولت‌های شرقی، همچون عثمانی، ژاپن و ایران سرنوشت و سیر تاریخی مشابهی را طی می‌کردند؛ ممالکی که از قرن هفدهم و حتی پیش‌تر، یک انحطاط تاریخی را از سر گذراندند. عثمانی پس از دوران طلایی چهار زمامدار (سلطان محمد فاتح، سلطان بایزید دوم، سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان قانونی)، ژاپن پس از استیلای سامورایی‌ها و ضعف امپراتور و در نهایت، ایران از اواخر دوره صفویه تا مدت‌های طولانی، هر سه دولت تجارب تاریخی تاریکی داشتند. خوانش تاریخ این سه آشکار می‌سازد که گرچه در اواخر قرن هجدهم و به صورت آشکارتر در اوایل قرن نوزدهم، نخبگان سیاسی و فکری جهان شرق متوجه فاصله ژرف خود از دنیای متجدد شدند، اما ریشه تاریخی این فاصله به دهه‌ها پیش‌تر بازمی‌گردد. در حقیقت، در ادواری که برخی از ممالک غربی در مسیر نوزایی و تحول گام برمی‌داشتند، کشورهای شرق «سیر قهقرایی» را طی می‌کردند (میلانی، ۱۳۸۷: ۱۸).

از آغاز قرن نوزدهم، به تدریج، آگاهی از مفاهیم و رویدادهای نوین، بسیاری از نخبگان شرق را در حیرت فروبرد؛ به گونه‌ای که حتی درباره برخی از دستاوردهای دُول متجدد با تحیر می‌نوشتند. در قرن نوزدهم، هم بر اثر برخی رویارویی‌های نظامی دولت‌های شرق با قدرت‌های غرب و هم در نتیجه بیداری فکری، جهان شرق تکانی اساسی را در خود احساس می‌کرد. به‌زعم هما ناطق، از آغاز سده نوزده میلادی، شرقی‌ها تصویری «خیال‌انگیز» از غرب داشتند. غرب یا فرنگ «سرزمین هزار و یک شب» پنداشته می‌شد و حتی چنین گمانی در میان برخی وجود داشت که فرنگی می‌تواند «کور را بینا کند و جذامی را مداوانماید» (ناطق، ۱۳۵۸: ۱۰۴-۱۰۳). چنین مسائلی در میان غالب ممالک شرق

قابل ارجاع و تبیین است. درباره ایران و عثمانی متون متعدد و بسیاری از سیاحان، دیوان‌سالاران سیاسی و نواندیشان درباره قیاس‌های شرق و غرب وجود دارد. چنین نوشته‌ها و توصیفاتی را درباره چین، هند و سایر ممالک نیز می‌توان مثال زد. در چین پیش از مائو، برخی از نواندیشان و نخبگان چین، چنان باور داشتند که «کلید نیک‌بختی» چین در نیل به «تجربیات علمی اروپا است». در هندوستان نیز ترقی‌خواهانی همانند احمدخان بهادر بر این باور بودند که «نجات شرق» در گرو «گرایش به تمدن و دانش غربی است» (ناطق، ۱۳۵۴: ۲۳۷-۲۳۴). چنین نگرشی نیز در میان ژاپنی‌ها وجود داشت که به آن خواهیم پرداخت. در هر صورت، رویارویی شرق با دنیای متجدد، برخی از دولت‌های شرقی را درباره ضرورت گذار به زندگی نو و حکمرانی سیاسی نوین آگاه و اقناع کرد. مشروطه ژاپن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رخدادهای جهان شرق در قرن نوزدهم میلادی، درکی درخور تأمل از آن رویارویی‌های تاریخی به دست می‌دهد؛ اینکه چگونه نواندیشان، نخبگان و زعمای سیاسی ژاپن ضمن پایبندی به سنت، بر آن بودند تا مملکت خود را با جهان نوین هم‌نوا سازند.

گذار ژاپن به حکمرانی سیاسی نوین (دوره رجعت و عهد میجی)

خوانش مشروطه ژاپن و چگونگی گذار به نظام سیاسی جدید مستلزم آگاهی از ادوار پیشین این مملکت است. دورانی که ژاپنی‌ها با عبرت‌آموزی از تحولات تاریخی، می‌خواستند گذار به نظامی نوین را تجربه کنند. از اواخر قرن دوازدهم میلادی به تدریج امپراتور نقشی حاشیه‌ای در سیاست ژاپن یافت و امورات کشور در اختیار امرای بلندپایه سامورایی قرار گرفت که شوگون^۱ خوانده می‌شدند. استبداد نظامی شوگون‌ها یا به تعبیر ژاپنی باکوفو^۲ حدود هفت صد سال و طی سه دوره کاماکورا^۳، آشیکاگا^۴ و توکوگاوا^۵ به طول انجامید. دوره توکوگاوا مظهر اصلی نظام شوگونی و زمامداری سپهسالاری (نظامی) بود که حدود دو قرن و نیم دوام پیدا کرد و سپهسالاران یا امرای سامورایی بر سیاست ژاپن

1 Shogunate

2 Bakufu

3 Kamakura

4 Ashikaga

5 Tokugawa

سیطره یافتند. در حقیقت، از سال ۱۶۰۳ میلادی تا سال ۱۸۶۸ میلادی، حکمرانی سیاسی ژاپن، فئودالی و تحت اداره و اراده خاندان توکوگاوا بود که به روزگار شوگون سالاری توکوگاوا شهرت دارد. دوره توکوگاوا در متون ژاپن به دنیای قدیم و عصر سنت معروف است؛ عهدی که زمین‌داران بزرگ و نظامیان یا اربابان فئودال و سامورایی‌ها بر ژاپن فرمانروایی می‌کردند.

سال ۱۶۱۵ میلادی، مرام‌نامه سران لشکری وضع شد که بنیان حکمرانی ژاپن تا حدود بسیاری به وفاداری و حمایت سامورایی‌ها وابسته بود. در روزگار حکمرانی خاندان توکوگاوا و برقراری نظام فئودالی، منطق رایج چنان بود که «سامورایی باید خود را یکسره وقف امیر خود کند» (رجب‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۹). در طول این دوره تا سال ۱۸۶۸ میلادی، امپراتور به منزله رهبری معنوی در حاشیه قرار گرفت؛ اما، به مرور زمان، گرایش نظام شوگونی به فساد و ناکارآمدی در قرون هجدهم و نوزدهم، آنان را در وضعیتی متزلزل قرار داد. از این رو، در قرن هجدهم میلادی، پایه‌های نظام فئودالی و وجهت خاندان توکوگاوا دچار تزلزل شد. با گرایش رزمندگان سامورایی به فساد و تجمل، نظام طبقاتی ژاپن رو به بحران و زوال رفت. از این پس، حکمرانی ژاپن با شورش‌های دهقانی و قیام‌های کشاورزان و سایر گروه‌های معترض به فساد و فقر در اکناف مملکت رویارو شد. با وجود تلاش‌هایی برای احیای کشاورزی و نجات ژاپن از فقر و فساد، بحران‌های دیگری همچون قحطی، خشک‌سالی، بیماری‌های فراگیر و گرسنگی، ژاپن را در شرایط خاص و تاریکی قرار داد. شورش‌های مردم گرسنه و هراسان از بیماری و قحطی، ضعف نظام حکمرانی را عیان می‌کرد. افزون بر قرن تاریک (قرن هجدهم) و مخاطراتی که ژاپن را از درون دچار استیصال کرده بود، در قرن جدید (قرن نوزدهم) ژاپن با جهانی متفاوت و رخدادهایی مهم در مناسبات جهانی مواجه شد. اصرار قدرت‌هایی مثل روسیه برای نفوذ در ممالکی همچون ژاپن و رقابت‌های هلند و بریتانیا بر سر مستعمره‌های شرق، نخبگان ژاپن را وحشت‌زده کرد؛ ای بسا چنان دولت ناتوان و درمانده‌ای در برابر قدرت‌های بزرگ از پای درآید. افزون بر این، ژاپنی‌ها التفات یافتند که منطق مناسبات جهانی، نزاع و هوشیاری برای حفظ یا تحکیم منافع ملی است.

چنان شرایط و روزگاری نخبگان ژاپن را به تکاپو انداخت؛ بلکه با گذار از دوران فترت و هراس، ثبات را به ساحت جامعه بازگردانند. بدین ترتیب، نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، دوران نوینی در حیات سیاسی ژاپن بود. از این زمان، قیاس ژاپن با سایر ممالک متجدد، مورد توجه اهل قلم و نخبگان فکری و سیاسی ژاپن قرار گرفت. ماحصل چنان قیاسی، انتقاد از وضعیت زمامداری یا راه و رسم مملکت‌داری در ژاپن بود. قرن نوزدهم، قریبی بود که نخبگان ژاپن بر شعار «اخلاق شرقی، دانش غربی» تأکید داشتند؛ چراکه واقف شده بودند نمی‌توان منکر تحولات دنیای جدید شد (بیزلی، ۱۳۹۴: ۵۰).

ژاپنی‌ها به قدری در قرن هجدهم از غرب فاصله گرفتند که در نخستین برخوردها با مظاهر تجدد جهانی «با دیدن کشتی‌های بخار که خلاف جهت باد حرکت می‌کردند و از دودکش آن‌ها دود بیرون می‌آمد، شگفت‌زده شدند» (رجب‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۵). از آن پس، ژاپن از یک سو، عزم آن کرد تا با تقویت بنیه نظامی و نجات اقتصاد خود، از افتادن در دام قدرت‌هایی همچون روس و انگلیس جلوگیری کند و از سوی دیگر، نخبگان ژاپن به این باور رسیدند که دیگر نمی‌توان به سان گذشته زمامداری کرد. چنان دگرگونی اساسی در ذهنیت سیاسی ژاپنی‌ها، آنان را آماده گذار به دورانی نوین و دولتی مقتدر کرد. گذاری که نخبگان و اربابان قلم ژاپن عقیده داشتند باید در ذهنیت جامعه و در منطق حکمرانی سیاسی پدید آید. آنان به این باور رسیدند که در برابر هر مملکت متجدد و هر دولت خودساخته‌ای «اصول و دستاوردهای آنان را اخذ و نقایص خود را رفع نمایند» (بیزلی، ۱۳۹۴: ۸۹). سرانجام سال ۱۸۶۸ میلادی پس از کشاکش‌های سیاسی و نزاع بر سر قدرت، دورانی نوین و نظمی نو در تاریخ سیاسی ژاپن آغاز شد؛ دورانی که به «نهضت رجعت» یا «عصر میجی» معروف است. این دوره را می‌توان بازگشت قدرت از نظام شوگونی به شخص امپراتور دانست (کین، ۱۳۹۷: ۶۵). با برآمدن میجی، قدرت امپراتور احیا شد. به همین جهت، به آن نهضت رجعت می‌گفتند؛ نهضتی که بر احیای اقتدار امپراتور و نظام تصمیم‌گیری مقتدرانه بدون مداخله سامورایی‌ها و نظام شوگونی اصرار داشت. بسیاری از نخبگان ژاپن، برقراری امپراتوری میجی و احیای منزلت سیاسی امپراتور را یک «انقلاب ملی» می‌انگاشتند (Kitaoka, 2011: 33).

بدین‌سان، سال ۱۸۶۸ میلادی، آغاز روزگاری متفاوت در تاریخ سیاسی ژاپن از حیث در پیش گرفتن شیوه‌ای جدید در اداره سیاسی جامعه بود. می‌توان ژاپن آن عصر را مملکتی مشتاق تجدد انگاشت که در برابر ممالک متجدد، از یک‌سو، بر آن بود تا ژرف‌نگرانه از چگونگی تجدد بیاموزد و از سوی دیگر، با حساسیت و هراس، می‌کوشید در رقابت قدرت‌ها، استقلال و غرور ملی خود را حفظ کند. برای تحقق هدف نخست، ژاپن بر آن شد تا همه سرمایه انسانی را برای فراگیری درس تجدد از جهان به کار گیرد و برای اطمینان از هدف دوم، نخبگان ژاپن تصمیم گرفتند با آموزش همگانی و ایجاد اشتیاق به تجدد و تحول، در پیکره ملت تحرک و پویایی به وجود آورند؛ بلکه بیداری ملی ضامن استقلال و امنیت ژاپن شود.

نهضت رجعت یا عصر میجی ضمن الغای حکمرانی سپهسالاری، بر لزوم برقراری یک دولت مقتدر مرکزی با محوریت امپراتور اصرار می‌ورزید. در واقع، نهضت رجعت بر احیای قدرت و اعاده جایگاه سیاسی، تاریخی و فرهنگی امپراتور پافشاری داشت. چنان نهضتی با کودتایی مسلحانه، به حکمرانی فئودالی و سپهسالارانه توکوگاوا پایان داد و با تشکیل شورایی، ضمن اعتنا به نهاد امپراتوری، بر لزوم پی افکندن طرح نوین زمامداری با مبنا قرار دادن دولت مقتدر مرکزی و البته تجددخواه تأکید می‌کرد. پایان دوره سیاسی توکوگاوا، آغاز نظم سیاسی نوینی در ژاپن قرن نوزدهم تداعی می‌شد. شورای اجرایی در سوم ژانویه ۱۸۶۸ میلادی به‌عنوان نخستین نهاد مهم نظم سیاسی جدید پایه‌گذاری شد. شورای اجرایی، طرح نوینی را در پیش گرفت و با توزیع مناصب و تشکیل نهادهای جدید، امید برای بازگشت ثبات به سپهر سیاست ژاپن را نوید می‌داد. در مارس ۱۸۶۸ میلادی، مجلس مشورتی متشکل از نمایندگان ولایات ژاپن آغاز به کار کرد. امپراتور میجی نیز سند میثاق یا میثاق نامه‌ای را تدوین کرد. بر اساس آن سند، «سیاست دولت بر مبنای مشورت گسترده خواهد بود»، مردم ژاپن در بیان مطالبات خود «آزاد» بودند و منافع ملی ژاپن «بالا تر از همه چیز» پنداشته می‌شد. مهم‌تر اینکه «عادات پست گذشته باید منسوخ شود و شیوه‌های مترقی جای آن را بگیرد» (رجب‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۲).

از آن‌پس، اصلاحات اساسی در زمینه سیاسی، نظامی و اقتصادی آغاز شد. نظام خان‌خانی ملغی اعلام گردید و حاکمان ژاپن نیز نه برحسب خویشاوندی بلکه بر مبنای

شایستگی انتخاب می‌شدند. امتیاز حمل شمشیر را از سامورایی‌ها گرفتند و همه ولایات به استان‌های مشخص تحت نظارت دولت مرکزی تغییر یافتند. طبقه‌بندی‌های محدود چهارگانه (سامورایی، کشاورز، بازرگان و پیشه‌ور) لغو و اختیار کردن نام خانوادگی برای همگان میسر شد. اصلاحات متعدد دیگری همچون تنظیمات مربوط به مالیات و امور مالی، نظم و ترتیب ارتش با مهار قدرت سابق سامورایی‌ها، نظام وظیفه اجباری، آموزش همگانی، اصلاحات ارضی، تقویت بنیان نظامی، تأسیس خط آهن، استخدام مشاوران خارجی در زمینه فنی و نظامی، نظارت جدی بر نظام دیوانسالاری و گسترش تعلیم و تربیت مورد توجه امپراتور میجی قرار گرفت (کین، ۱۳۹۷: ۸۷).

اصلاحاتی که بنا داشت زمینه گسست ژاپن از نظام سنتی متزلزل را فراهم سازد. امپراتور میجی از آموزگاران می‌خواست تا تاریخ را برای او بخوانند. او با آموختن از تاریخ مملکت خود و آگاهی از تحولات جهان، بر آن شد تا به کمک نخبگان و اهل فکر ژاپن، کشور خود را نجات دهد. میجی به آینده ژاپن و عشق به مملکت التفات خاصی داشت و می‌خواست چنان منش و علقه‌ای را به ارکان سیاسی امپراتوری نیز تعمیم دهد. می‌توان گفت ناسیونالیسم^۱ و تلاش برای برپایی دولت ملی نخستین واکنش ممالک شرق در رویارویی با تحولات جدید بود. به همین خاطر، عصر میجی را می‌توان «شروع ناسیونالیسم ژاپن» تلقی کرد (شایگان، ۱۳۹۶: ۱۹۹).

به تدریج، گرایش‌های تجدیدطلبانه ژرفی در امپراتور میجی پدید آمد. محصلاتی را برای آموختن از دنیای نو رهسپار غرب کرد، بر لزوم پرورش افکار نوین در میان نسل‌های نوظهور اصرار ورزید و از همه نخبگان مملکت می‌خواست تا برای سامان سیاست و اصلاح نقایص ژاپن به میدان آیند. سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ میلادی را می‌توان روزگار رُجل‌پرور ژاپن دانست. نخبگان سیاسی و فکری ژاپن در این دوره چنین ادعایی را ثابت کردند که بحران و بی‌نظمی خالق اندیشه است و رویارویی با بحران و مشاهده بی‌نظمی در زندگی سیاسی، نخستین گامی هست که هر فکر و اندیشه سیاسی را وا می‌دارد تا برای ریشه‌یابی بحران چاره‌اندیشی کند (Spragens, 1976: Chapter 2). از جمله آن رجال می‌توان

¹Nationalism

به کسانی همچون ایتو^۱، فوکوزاوا^۲ و ساکوما^۳ اشاره کرد. کتاب‌های متعدد و مهمی از سوی ساکوما، ایتو و فوکوزاوا درباره ارزش‌های تجددگرایی، آگاهی ملی و شأن قانون نوشته شد. تألیفات آن نخبگان آمیزه‌ای از عقاید کنفوسیوسی، تجارب تاریخی ژاپن و تمدن جدید بود. سبکی که آهنگ آن داشت تا سنت و تاریخ ژاپن را با دنیای نو پیوند دهد. پیوندی که نخبگان ژاپن بر آن بودند تا پژواک چنان تدبیری را در قانون اساسی مشروطه هویدا سازند.

اعطای قانون اساسی

با اطمینان کم‌وبیش نخبگان ژاپن از امکان نجات اقتصاد و احیای سامان سیاسی در دوره میجی، مسائل سیاسی همچون تدوین قانون اساسی، استقرار دولت مشروطه و پرداختن به حقوق مردم به منزله آموخته‌های ژاپن از جهان مدرن نیز مورد التفات آنان قرار گرفت. تلاش برای آغاز و بسط اصلاحات سیاسی این‌چنینی در ژاپن از سال ۱۸۷۴ میلادی آغاز شد و برخی نخبگان و زعمای سیاسی بر لزوم برپایی مجلس ملی و تدوین قانون اساسی برای تحکیم اصلاحات پافشاری می‌کردند. به تدریج، اندیشه قانون مورد اعتنای طیف‌های مختلف جامعه قرار گرفت و نجوای مشروطه و قانون همگانی شد؛ به گونه‌ای که گروه‌های اجتماعی مختلف تحت نام جبهه میهنی از لزوم تغییرات ژرف در ساحت سیاسی جامعه سخن می‌راندند.

نخبگان ژاپن گسست از نظم سیاسی کهن و گذار به زندگی سیاسی نوین را منوط به استقرار الگوی حکمرانی مشروطه می‌انگاشتند. از این‌رو، ضمن تکریم میثاق نامه امپراتوری، آن را کافی ندانسته و با اشاره به قوانین دولت‌های پروس، انگلیس و فرانسه، خواستار تدوین قانون اساسی در شأن آن ممالک شدند. بدین‌سان، در چهاردهم آوریل ۱۸۷۵ میلادی، امپراتور میجی از عزم حاکمیت ژاپن برای برقراری نظم سیاسی مشروطه، تدوین قانون اساسی و برپایی مجلس ملی سخن گفت. از آن‌پس، برخی از سرآمدان سیاسی و فکری ژاپن همانند ایتو و فوکوزاوا مأمور مطالعه و تحقیق برای تدوین قانون شدند.

1 Ito Hirobumi

2 Fukuzawa Yukichi

3 Sakuma Shozan

ایتو که می‌توان او را معمار فکری ژاپن مدرن دانست، شیفته نظام سیاسی آلمان و بیسمارک بود. ایتو سال ۱۸۸۲ میلادی با مأموریت حقیقت‌یابی و آموختن از الگوهای حکمرانی سیاسی عازم اروپا شد و در ممالکی همچون انگلیس، آلمان، اتریش، فرانسه و ایتالیا به مقایسه قانون اساسی و ساختار حکمرانی سیاسی آن دولت‌ها پرداخت. او اصرار داشت تا راهی میانه در پیش بگیرد و با وفاق سنت تاریخی ژاپن با ملزومات نوگرایی، دولتی جدید طرح‌ریزی کند. از این رو، ایتو، الگوی بیسمارک را با وضع ژاپن سازگارتر می‌پنداشت (Campbell, 1993: 232). او حتی مخالف اعطای حقوق سیاسی گسترده به عوام بود و بر «حقوق انحصاری امپراتور» پافشاری می‌کرد. ایتو الگوهای نظام سیاسی فرانسه و انگلیس را با فرهنگ و تاریخ سیاسی ژاپن بیگانه می‌پنداشت و بر این عقیده بود که باید در برابر «ایده‌های افراطی دموکراتیک» ایستادگی کرد. به‌زعم ایتو، در آن برهه تاریخی، آنچه برای ژاپن اولویت داشت «سازمان‌دهی استوار و جمع‌وجور» مملکت بود. (بیزلی، ۱۳۹۴: ۱۱۶-۱۱۲). در حقیقت، امثال ایتو و بسیاری دیگر از متفکران و نخبگان جهان شرق در قرون نوزدهم و بیستم میلادی حامی چنین بینشی بودند که «پیشرفت نمی‌تواند یکسره بریدگی و بی‌پیوندی باشد» (آشوری، ۱۳۸۷: ۴).

سال ۱۸۸۸ میلادی، شورای سلطنت نیز تشکیل شد که اعضای آن منصوبان امپراتور بودند. این شورا، نقش اصلی را در تدوین قانون اساسی ژاپن ایفا کرد. شورای سلطنت در هم‌اندیشی برای تدوین قانون، یک مسئله را با ملاحظه‌کاری و حساسیت خاصی مطمح‌نظر داشت و آن، جایگاه و منزلت سیاسی، فرهنگی و تاریخی امپراتور برای جامعه ژاپن بود. سرانجام، نخستین قانون اساسی ژاپن در یازدهم فوریه ۱۸۸۹ میلادی، روزی که در تاریخ اسطوره‌ای ژاپن به‌عنوان روز بنیان‌گذاری امپراتوری شناخته می‌شود، از سوی امپراتور میجی به نخست‌وزیر اعطا گردید. چنان‌سیاستی از این منظر شایان تأمل است که آن رویداد مهم در روز تاریخی بنیان‌گذاری امپراتوری ژاپن انجام شد و این مسئله حکایت از عزم نخبگان ژاپن برای نقش‌آفرینی سیاسی امپراتور داشت. به‌عبارت‌دیگر، زعمای سیاسی بنا نداشتند امپراتور به یک نماد فرهنگی بدون قدرت مبدل شود. از سوی دیگر، محتوای آن قانون اساسی بیانگر این واقعیت بود که مشروطه و قانون اساسی همچون موهبتی پنداشته می‌شد که امپراتور به مردم جامعه اعطا می‌کرد (Maki and Beer, 2002: 34).

میچی وعده داد سال ۱۸۹۰ میلادی مجلس شورای ملی تشکیل شود. سرانجام نیز چنان شد و نوامبر ۱۸۹۰ میلادی، مجلس شورای ملی گشایش یافت و قانون اساسی اجرا شد. بر اساس مشروطه ژاپن، تنها کسانی که از وضع مالی مطلوب یا ملک عمده‌ای برخوردار بودند، حق انتخاب داشتند. چنان قاعده‌ای، درصد اندکی از جامعه ژاپن را دربرمی‌گرفت. زنان نیز از حق رأی محروم بودند و با توجه به قانون توانایی مالی، تنها حدود پانصد هزار نفر از جامعه چهل میلیونی ژاپن (درصد بسیاری کمی) حق رأی داشتند (کین، ۱۳۹۷: ۲۰۳-۲۰۴). بر اساس آن قانون، دو مجلس شورای ملی و مجلس اعیان تشکیل شد. مجلس اعیان از منصوبان امپراتوری بودند. مجلس شورای ملی نیز متشکل از نمایندگان ملت بودند که البته نمایندگان مجلس متناسب با ترتیبات انتخاباتی خاصی برگزیده می‌شدند. مجلس شورای ملی نیز چنین اصلی را پذیرفته بود که امپراتور می‌توانست بنا به صلاح‌دید، آن مجلس را منحل کند (Siemes, 1966: 22). وژرا نه در مقابل مجلس بلکه در برابر امپراتور پاسخگو بودند. اختیارات متعددی همانند امضای قراردادهای بین‌المللی، فرماندهی قوای مسلح، اعلان جنگ و حق انحلال مجالس نیز به امپراتور اعطا شد.

پیوند دولت نوآیین با سنت سیاسی

در دوران بحث درباره تدوین قانون اساسی ژاپن، یک قاعده مهم مورد التفات زعمای سیاسی ژاپن بود؛ اینکه هر نوع تصمیم درباره نظام حکمرانی سیاسی «متناسب با سیاست ملی و سنت‌های ژاپن باشد» (Beckmann, 1957: 144). نخبگان و زعمای سیاسی ژاپن در رویارویی با جهان متجدد، ضمن التفات به ناگزیر بودن اصلاح نظام سیاسی، بر این مسئله سماجت داشتند که قانون و مشروطه ژاپن می‌بایست در راستای پروراندن احساسات ملی استقرار یابد (Takii, 2003: 60-61). نخبگان ژاپن برقراری حکمرانی مردمی و دموکراسی حقیقی را با سنت تاریخی خود هم‌نوا نمی‌دانستند و چنین استدلال می‌کردند که ژاپنی‌ها همچنان دل در گرو سنت و تاریخ دیرپای خود دارند. بدین‌سان، قانون اساسی مشروطه ژاپن آمیزه‌ای از آموخته‌های آنان از تحولات دنیای نو و باورهای تاریخی و اسطوره‌ای آنان به وجاهت ملی امپراتور بود. ارکان دولت مدرن تحت زعامت و اراده امپراتور نقش‌آفرینی می‌کردند و نهاد امپراتوری همچنان قداست خود را حفظ می‌کرد. سیاست خاص نخبگان ژاپن، نوعی انعطاف‌پذیری سیاسی ذیل نظام سیاسی مقتدرانه بود.

در آن طرح سیاسی، شورای سلطنتی با ریاست ایتو به‌منزله بازوی مشورتی امپراتور، اثرگذاری خاصی در سیاست کشور داشت. در واقع، مشروطه ژاپن به‌گونه‌ای طرح‌ریزی شد که قانون اساسی نمی‌توانست مزاحمت و محدودیت چندانی برای اراده و اختیارات امپراتور ایجاد کند. نهاد امپراتوری همچنان تجلی قدرت آسمانی و مظهری دارای قداست برگرفته از اساطیر و افسانه‌های تاریخی انگاشته می‌شد و مشروطیت را تحت لوای آن وجود مقدس و نقش پدران او می‌فهمیدند. قانون اساسی مشروطه ژاپن، امپراتور را «مقدس» و «غیرقابل تعرض» توصیف می‌کرد. کسی که به‌عنوان مظهری برخوردار از تباری آسمانی، بازگوکننده دوران آفرینش گیتی بود (Berglindardottir, 2017: 4).

اصول اول تا پانزدهم قانون اساسی ژاپن «در خصوص امپراتور» بود. اصل نخست، ژاپن را «مادام‌العمر» تحت اداره امپراتوری می‌دانست. بر اساس اصل دوم، ولیعهدی ژاپن در خانواده امپراتوری «مخصوص اولاد ذکور» بود. اصل سوم، شخص امپراتور را «مقدس» می‌انگاشت؛ «یعنی از اقوال و افعال خود مسئول نیست». اصول چهارم، پنجم و ششم بر حق ریاست امپراتوری تأکید می‌کردند و وضع و اجرای قوانین مصوب مجالس منوط به موافقت امپراتور بود. مطابق اصل هفتم، امپراتور می‌توانست «مجلس قانون را تعطیل کند» و بر اساس اصل هشتم، در دوران آشوب و بی‌ثباتی، تدبیر امپراتور در «حکم قانون» تلقی می‌شد. اصول نهم تا پانزدهم نیز بر حق و اقتدار امپراتور در ریاست امور نظامی، اعلام جنگ و صلح و اعطای القاب تأکید داشتند (طالبوف، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۰۷). از این قرار، همه چیز به اراده امپراتور منوط بود؛ همچنان که زعمای سیاسی ژاپن اصرار داشتند «در قلمرو شاهنشاهی ژاپن زمینی نیست که تعلق به امپراتور نداشته باشد و آفریده‌ای نیست که تابع امپراتور نباشد». با چنان نظارتی، برخلاف گذشته، همه استان‌ها و اکناف تابع اراده مرکز بودند. چنان سیاقی، فرض درماندگی دولت مرکزی را به حاشیه می‌راند. ایالات خودمختار منحل شدند و به همه استان‌ها تفهیم کردند که «همه کشور قلمرو یکپارچه امپراتوری هست» (رجب‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۸-۸۹).

قانون اساسی میجی حاکمیت را برخاسته از اراده مردم نمی‌انگاشت؛ بلکه حاکمیت را متعلق به امپراتور می‌دانست و قدرت سایر ارکان سیاسی را نیز برگرفته از اقتدار و جایگاه خاص امپراتور تلقی می‌کرد. آن قانون برخاسته از تدبیر یا همان فرزاندگی امپراتور میجی

بود و حقوق مردم نیز تا حدود بسیاری به تشخیص امپراتور بستگی داشت (Maki and Beer, 2002: 17-29) می‌توان مشروطه ژاپن را نوعی بازیگری در چارچوب حکمرانی سیاسی اقتدارگرا انگاشت.

در قانون اساسی مشروطه ژاپن، تفکیک قوا و توزیع قدرت میان نهادها و ارکان سیاسی چندان آشکار نبود. همچنین رابطه مردم و حاکمیت بر مبنای «اطاعت بی‌چون‌وچرا» از امپراتور فهمیده می‌شد (Maki, 1986: 896-898). قانون اساسی میجی با عدم پذیرش الگوی حکمرانی سیاسی انگلیس، شیوه حکمرانی محافظه‌کارتری را برگزید که با قانون اساسی بیسمارک در دوره امپراتوری آلمان سازگاری بیشتری داشت (Akita, 1967: 59-64).

امپراتور میجی و نخبگان سیاسی ژاپن چنین می‌اندیشیدند که توفیق اقتصادی، تضمین ثبات داخلی و انتظام دیوانسالاری اولویت بیشتری در قیاس با برخی مسائل توسعه سیاسی دارد. از این رو، تضمین احیای اقتصاد و استقرار امنیت و انتظام در آن دوره برای سران سیاست و نخبگان ژاپن ارجحیت بیشتری داشت (Boyd and Samuels, 2005: 18). به همین جهت، قانون اساسی مشروطه ژاپن با محوریت جایگاه امپراتور تا جنگ جهانی دوم و تسلیم ژاپن دوام پیدا کرد. با شکست ژاپن در جنگ اقیانوس آرام و اصلاح قانون اساسی در سال ۱۹۴۷ میلادی که تاکنون نیز «بدون افزودن هیچ تبصره‌ای» پابرجا هست، شکلی از حکمرانی قانونی مبتنی بر خواست مردم در ژاپن پیاده شد. پیش‌نویس تهیه‌شده پس از جنگ جهانی دوم، از چند نظر با قانون اساسی امپراتوری میجی تفاوت داشت. بر اساس قانون اساسی جدید، حاکمیت از امپراتور سلب و به مردم ژاپن واگذار شد، مجلس موروئی (اعیان) را برچیدند و برخی از حقوق شهروندی (شامل حقوق سیاسی اولیه) نیز در قانون اساسی گنجانده شد (فوکویاما، ۱۳۹۷: ۳۵۴). در واقع، پس از جنگ جهانی دوم و تسلیم ژاپن، اصل حاکمیت مردم جانشین حاکمیت و اقتدار امپراتور شد (Maki, 1986: 901).

گسست دولت نوآیین از دنیای قدیم

قانون اساسی ۱۸۸۹ میلادی و برپایی مشروطه ژاپن با وجود همه ملاحظات و چشم‌پوشی از حاکمیت مردم، گامی بزرگ برای تحول سیاسی ژاپن بود. مشروطه ژاپن وجاهت و شأن

سنت و تاریخ در نگرش و آینده‌نگری نخبگان سیاسی ژاپن را بازگو می‌کرد. یکی از ثمرات مهم قانون اساسی مشروطه ژاپن، تعیین یک چارچوب منظم و منسجم برای حکمرانی سیاسی مملکت و به تبع آن، گام برداشتن به سوی تجدید بود (Takii, 2007). گرچه به لحاظ سیاسی با توجه به تعریف و تفسیر قانون و مشروطه در ساخت سیاسی مطلقه، گسست ژاپن به سوی نظم سیاسی مشروطه به معنای واقعی تحقق نیافت اما از حیث ترقیات اقتصادی و تجدید در چارچوب نظام سیاسی امپراتوری، ژاپن توانست روزگاری نو و دنیای متفاوت را تجربه کند؛ به گونه‌ای که تا قلب روستاها و آبادی‌های ژاپن نیز مظاهر تجدید آشکار بود. در نظر متولیان قانون اساسی و مشروطه ژاپن، سیاست اصلاحات اقتصادی و فن‌آورانه در چارچوب نظامی مقتدرانه بر آرمان‌های سیاسی دیگر ترجیح داشت (Sato, 1992: 179-206).

امپراتور میجی در سال ۱۸۹۰ میلادی «فرمان تاریخی آموزش» را صادر کرد (کین، ۱۳۹۷: ۲۰۵). طبق چنان دستوری، آموزش ژاپن برای نسل‌های جدید باید مبتنی بر احترام به فرزندان تاریخ، حس وطن‌پرستی، هم‌اندیشی برای تجدید، کمک به اعتلای سیاسی و فرهنگی مملکت و آموختن از تجارب بشری باشد. دوره فرمانروایی میجی از ۱۸۶۸ تا ۱۹۱۲ میلادی به طول انجامید. میجی در حیات سیاسی خود بر اصل مهم تأمین منافع ملی یا مصالح عمومی پافشاری داشت و گرچه حکمران یک دولت سیاسی اقتدارگرا بود اما همواره صلاح عامه را بر منافع شخصی اولویت می‌داد (Matsumoto, 1996: 44-26). او از آغاز امپراتوری تا پایان حیاتش در سال ۱۹۱۲ میلادی، اصلاحات مهمی را انجام داد؛ اصلاحاتی که در اوایل قرن بیستم ژاپن را در عرصه جهانی شهره و شایسته تمجید جلوه می‌داد. اصلاحات میجی «نقطه عطفی در تاریخ ژاپن» بود (شایگان، ۱۳۹۶: ۲۰۶).

ژاپنی‌ها در اوایل قرن بیستم میلادی خود را «گوهر معنوی شرق» در برابر «تمدن مادی غرب» می‌پنداشتند (بیزلی، ۱۳۹۴: ۲۷۴). در زمینه مناسبات جهانی نیز ژاپن با درپیش گرفتن سیاست بازیگری فعالانه در عرصه جهانی، دروازه‌های خود را به روی جهانیان گشود. در سال ۱۸۹۴ میلادی، ژاپن در جنگ با چین پیروز شد و به سنت برتری‌طلبی همسایه پایان داد. سنتی که از دیرباز به «برتری تمدن چین» باور داشت (شایگان، ۱۳۹۶: ۱۹۷).

پیروزی در برابر چین، نفوذ ژاپن را در گره به همراه داشت و آغازی بر جاه‌طلبی‌های ژاپن مدعی بود. مهم‌تر از چین، سال ۱۹۰۵ میلادی ژاپن در جنگی سخت، روسیه را نیز شکست داد. چنان توفیقی، بیش‌ازپیش، ژاپن را در عرصه جهانی مطرح کرد. پیروزی‌های بزرگ ژاپن در برابر رقبای سخت، گواه از توفیق اصلاحات نظامی و فن‌آورانه و همچنین بیداری و خروش ملی جامعه داشت. از آن‌پس، ژاپن به‌مثابه یکی از عجایب نوظهور در جهان شرق پنداشته می‌شد. اهتمام میجی در سامان سیاسی، برتری در برابر رقبا و احیای اقتصادی ژاپن، نقش و وجهه تاریخی او را سرآمد کرده بود. میجی پس از مرگ، همچون خدایان آیینی ژاپن ستایش می‌شد و او را «فرمانروای مقدس» یا «امپراتور کبیر» می‌خواندند. نقش و اثرگذاری تاریخی او موجب شده است که برخی او را «درخشان‌ترین فرمانروا در تاریخ ژاپن» قلمداد کنند (کین، ۱۳۹۷: ۳۵۱-۳۵۰ و ۷۹).

ایرانیان و مشروطه ژاپن

دوره اصلاحات میجی در ژاپن با دوران گرایش ایرانیان به نوحواهی در عهد زعامت ناصرالدین‌شاه هم‌زمان بود. از این قرار، بازتاب اصلاحات ژاپن در ایران اجتناب‌ناپذیر بود. البته به‌زعم آدمیت، برخی از نخبگان سیاسی و فکری ایران «عمدی» داشتند که احادیث ترقی و تجدد ژاپن را «به گوش مردم برسانند» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۵۳). ایرانیان به ترقیات آن دولت، التفات خاصی داشتند و نخبگان ایران با اشتیاق به آگاهی از رویدادهای ژاپن، بر آن بودند که «دولت ژاپن به تغییر امور پولیتیک خویش عموماً پرداخته است»؛ از هنگامی که ژاپن عزم ترقی و اصلاح کرده است، «دقایق دولتی و نکات مملکتی بر ایشان سهل و آسان گردیده» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۵۵). بدین‌سان، سرفرازی و تعالی ژاپن در عرصه جهانی، آن را میان ممالک شرق بیش‌ازپیش مشهور و حتی محبوب کرد.

مشروطه ژاپن با اشتیاق، مورد تمجید ممالکی واقع شد که آهنگ آن داشتند تا همچون ژاپن به سوی حکمرانی سیاسی نوین و مشروطه گام بردارند و ایران نمونه مهمی بود که نخبگان و سیاستمداران آن، از مشروطه ژاپن با ذوق و با انگیزه برانگیختن اندیشه‌های نوگرایانه سخن می‌گفتند؛ هر چند ایرانیان از اوایل سده نوزدهم با رخدادهای غرب و نقش ایده قانون در زمام‌داری سیاسی آشنا شده بودند. با نگاهی به رساله‌های تاریخی و متون مختلف، میرزا محمدخان کاشف‌السلطنه در رساله «درباره فواید راه آهن»، میرزا ملکم‌خان

ناظم الدوله در رساله «کتابچه غیبی»، زین العابدین مراغه‌ای در «سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ»، حاج سیاح محلاتی در «خاطرات»، طالبوف تبریزی در «ترجمه قانون اساسی دولت ژاپن» و مهدی‌قلی‌خان هدایت در بخشی از خاطرات خود تحت عنوان «بهره ژاپن» درباره تحولات سیاسی ژاپن، مشروطه آن مملکت و عزم امپراتور و نخبگان ژاپن برای تجدد جامعه قلم‌فرسایی می‌کردند که می‌توان به برخی از موارد مهم اشاره کرد.

میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی با اصرار بر این نگاه که باید از تجارب بشری در هر مملکتی بیاموزیم، عقیده داشت ژاپن در قیاس با ایران و دیگر ممالک هم‌جوار، آینده روشنی دارد. طالبوف با پافشاری بر نوگرایی ژاپن تحت زعامت امپراتور میجی، بر این باور بود که قانون‌خواهی و تدوین قانون در ژاپن، نقشی اساسی در تغییر شرایط آن سرزمین دارد. طالبوف تبریزی قانون اساسی امپراتوری ژاپن را با هدف آگاهی ایرانیان از ترقیات آن مملکت ترجمه کرد. قانونی که وضع، اجرا و تصدیق آن پس از «امضا و قبول مجلس»، حق امپراتور است. البته طالبوف بر این مسئله تأکید می‌کرد که گرچه امپراتور از حق و اختیارات خاصی در قانون اساسی برخوردار هست اما حقوق مردم ژاپن نیز مراعات می‌شود (طالبوف تبریزی، ۱۳۹۴: ۱۱۰-۱۰۷).

زین العابدین مراغه‌ای نیز در سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ بنا داشت ترقیات دولت ژاپن را به زعمای سیاسی مملکت خود سرکوفت بزند. او اشاره می‌کرد که «اکنون ژاپنیان دارای چهارده مکتب عالی و سیصد مکتب رشديه و پنجاه‌وهشت هزار مکتب ابتدایی هستند. دارای صنایعی هستند که جمیع عقلا را به حیرت انداخته. شجاعت و نظام لشکری ایشان از آن بالاتر است که بیان کنم» (مراغه‌ای، ج دوم، ۱۳۶۴: ۲۹۳).

مراغه‌ای از ژاپن به منزله الگویی موفق در حکمرانی سیاسی سخن می‌گفت. مملکتی که در گذشته گرفتار «ظلمت جهل و خرافات» بود و بر اثر رواج «افسانه‌های دروغین» کسی گمان نمی‌کرد به «رموز مدنیت و سیاست» پی ببرد؛ اما بر اساس «اصلاحات لازمه» که مطابق «اقتضای زمان» صورت پذیرفت، توانستند «حسن افکار» خویش را آشکار سازند. به‌زعم زین العابدین مراغه‌ای، دولت ژاپن به واسطه «علم و عمل» در مملکت خود نظم، قانون و ثبات برقرار کرد و بدین ترتیب، با اهتمام نخبگان و آگاهی از جهان متجدد، «سلطنت و حکومت خود را بیاراست». ژاپن از معدود دولت‌هایی بود که از طریق

اصلاحات مجدانه ثابت کرد در آسیا و شرق نیز رسیدن به تجدد، قانون و سامان سیاسی «ممکن‌الوقوع است نه ممتنع‌الوقوع» (مراغه‌ای، ج دوم، ۱۳۶۴: ۳۷۰-۳۶۹). تأملات مراغه‌ای درباره تحولات سیاسی ژاپن به‌گونه‌ای بود که او در قیاس ژاپن با سایر ممالک شرق، عقیده داشت «اسباب ترقی به‌طوری از برای این ملت فراهم آمد که تاکنون از برای هیچ دولت و ملتی میسر نگشته» (مراغه‌ای، ج دوم، ۱۳۶۴: ۳۷۳).

مهدی‌قلی‌خان هدایت نیز سال ۱۹۰۳ میلادی به همراه میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان (اتابک) سیاحتی بیست‌وپنج روزه در ژاپن داشت. مهدی‌قلی‌خان که در تنظیم نظام‌نامه انتخابات ایران در دوره مشروطه نقش مهمی ایفا کرد، حدود سه سال قبل از برقراری مشروطیت در ایران، نظاره‌گر ترقیات ژاپن بود. هدایت و اتابک در ژاپن شیفته آگاهی از چرایی و چگونگی ترقی ژاپن بودند. آن‌ها دریافته بودند که مردم «نیهن» (ژاپن) یا «مطلع آفتاب»، از مدت‌ها پیش عزم تجدد کردند، محصلاتی به «اُرب و آمریکا» فرستادند، در «هر شعبه علمی» آموختند و در نهایت، در مملکت خویش «تشکیلات» برقرار کردند (هدایت، ۱۳۸۹: ۶۰-۴۰).

مهدی‌قلی‌خان ملاحظه می‌کرد که ژاپن «صورتاً و معناً» خود را «به مقامی عالی رسانده» و «حفظ آداب خود کرده» به‌گونه‌ای که «انگشت‌نماست» (هدایت، ۱۳۸۹: ۶۸). او ژاپن را مقهور و خودباخته غرب نمی‌انگاشت؛ چراکه اهل ژاپن از امکان استیلای غرب هوشیار و بیزار بودند. «ژاپن از ژاپنی است» و رد زبان آن قوم بود و در هراس بودند که «اروپایی از جان ما چه می‌خواهد؟»؛ اروپایی‌هایی که «در یک دست انجیل و در دست دیگر توپ و تفنگ» داشتند (هدایت، ۱۳۸۹: ۷۶). از این قرار، بر اساس آنچه از خاطرات مهدی‌قلی‌خان هدایت استنباط می‌شود، او نگاه خوشایندی به سیاست و ترقی ژاپن داشت. هدایت عزم ژاپن برای تجدد را برخاسته از خواست ملی آنان می‌پنداشت و بر آن بود که «ژاپنی از هیچ، چیزی می‌سازد؛ ولو ریشه درخت باشد». ژاپنی «فکرش روشن، نظرش راست، یدش در صنعت طولی، طاقتش در کار رسا، شجاعت، مناعت و غیرت دارد» (هدایت ۱۳۸۹: ۹۴-۷۹).

مهدی‌قلی‌خان از دولت مشروطه و قانون اساسی ژاپن نیز سخن می‌گفت. او با اشاره به تدوین قانون اساسی و برپایی مجلس در ژاپن، بر آن بود که «استحکام اساس حکومت

ژاپن به این مجلس است» (هدایت، ۱۳۸۹: ۶۷). هدایت پس از تحسین تجددخواهی در ژاپن، یک درس مهم از سیاست در ژاپن آموخت؛ اینکه «ملت نمی‌تواند سیاسی باشد، سیاست باید ملی باشد» (هدایت، ۱۳۸۹: ۹۶). افزون بر نوشته‌های نخبگان و زعمای سیاسی، در آن ایام، روزنامه‌های اختر و حبل‌المتین نیز اخبار مربوط به اصلاحات ژاپن را برای آگاهی ایرانیان نشر می‌دادند. روزنامه‌های ایران با سرکوفت قانون اساسی ژاپن، زمامداری سیاسی سلطان مظفرالدین را نکوهش می‌کردند. حتی روزنامه اختر، ژاپنی‌ها را «انگلیسی‌های آسیا» می‌خواند (بیزلی، ۱۳۹۴: ۱۴).

نتیجه‌گیری

تحولات ژاپن در قرن نوزدهم میلادی نمونه‌ای از رویارویی ممالک شرق با تحولات جهان نوین بود؛ مملکتی که پس از چند قرن حکمرانی فئودالی و زعامت سپهسالاران، بر اثر بحران‌های درونی و آگاهی از مناسبات جدید در نظام بین‌الملل، تغییر در سبک اداره سیاسی جامعه را مطمح‌نظر داشت. در نهایت، دولت مشروطه ژاپن گذرگاهی امیدبخش برای نخبگان آن مملکت جهت رهایی از گذشته سیاسی نابسامان تداعی می‌شد. قانون اساسی مشروطه ژاپن محافظه‌کارانه و مصلحت‌اندیشانه استقرار یافت؛ مصلحتی که بنا نداشت سنت و تاریخ خود را یک‌باره کنار بگذارد. شأن نهاد امپراتور، به‌منزله یکی از ارکان اساسی آن سنت دیرین مسلم‌انگاشته می‌شد و متولیان قانون اساسی ژاپن نیز بر آن بودند تا محوریت سیاسی امپراتور به‌عنوان مقامی مقدس حفظ شود. از این رو، اصلاحات نظامی، دیوانسالاری، اقتصادی و آموزشی ذیل حکمرانی سیاسی مقتدرانه، تدبیر نخبگان ژاپن برای پیوند سنت و دنیای مدرن بود.

نخبگان ژاپن ضمن طرح‌ریزی نظامی سیاسی با ظواهر مشروطیت، در اساس و گُنه ماجرا، تجدد آمرانه را مورد نظر داشتند. نواندیشان و زعمای سیاسی ژاپن، در آن شرایط، با ترجیح ثبات و انتظام مملکت بر آرمان‌های دموکراسی و آزادی، از حکمرانی مقتدرانه، البته تجددخواه، حمایت می‌کردند. چنان خواسته‌ای در قاموس امپراتوری میهن‌دوست و نوگرا هویدا شد. سرانجام، میجی که مظهر احیای صلابت امپراتور بود و قانون اساسی مشروطه نیز او را در کانون و مرکز سیاست و اقتدار قرار می‌داد، ژاپن را در قیاس با گذشته متحول کرد. میجی که همچنان جایگاه خاصی در تاریخ تحولات سیاسی ژاپن دارد، در

آن روزگار، از زمامداران خوش‌نام شرق شناخته می‌شد و بسیاری از نخبگان و سیاستمداران ممالک تجددخواه کم‌وبیش میجی و اهتمام او جهت نجات ژاپن را می‌ستودند.

اصلاحات میجی حدود دو دهه پس از اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر و پس از تنظیمات و اصلاحات عثمانی آغاز شد؛ اما سرنوشت ژاپن متفاوت بود. در ژاپن، خود امپراتور میجی محور اصلاحات قرار گرفت و بسیاری از موانع را مهار می‌کرد. با وجود چنان ترقیاتی، قانون اساسی ژاپن نتوانست حکمرانی سیاسی مشروطه را به معنای حقیقی، یعنی سیطره قانون بر شاه و شهروند و تسلط اراده قانون بر عالی و دانی در مملکت پیاده سازد. قانون اساسی مشروطه ژاپن بیش از آنکه بر پایه اراده ملی یا حاکمیت مردم استوار یابد، تجلی اقتدار و مصلحت‌اندیشی امپراتوری فرزانه بود.

قدردانی

این اثر تحت حمایت مادی بنیاد ملی علم ایران (INSF) برگرفته از طرح پسادکتری شماره «۴۰۲۰۱۳۱» انجام شده است. بدین سان، بر خود لازم می‌دانیم از حمایت این نهاد و همچنین دانشگاه تهران که محل اجرای طرح پسادکتری است، قدردانی کنیم. همچنین از دکتر شهرام یوسفی‌فر (استاد تاریخ دانشگاه تهران) که نقش نظارت بر دوره پژوهشی پسادکتری را دارند، تشکر می‌کنیم.

منابع

- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۱). *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*. چاپ اول. تهران: انتشارات خوارزمی.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۷). *ما و مدرنیت*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات صراط.
- بلومبرگ، هانس. (۱۳۸۱). *مشروعیت (حقانیت) عصر جدید*. تلخیص محمدرضا نیکفر. نشریه آفتاب. تیر و مرداد.
- بیزلی، ویلیام جی. (۱۳۹۴). *ظهور ژاپن مدرن، نگاهی به مشروطه ژاپن*. ترجمه شهریار خواجیان. چاپ دوم. تهران: انتشارات ققنوس.
- دوازده امامی، سید محسن. (۱۳۹۶). *تحقق تجدد در ایران و ژاپن*. *رویا یا واقعیت*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانش‌نگار.
- رجب‌زاده، هاشم. (۱۳۹۷). *تاریخ تجدد ژاپن*. چاپ اول. تهران: انتشارات جهان کتاب.
- شایگان، داریوش. (۱۳۹۶). *آسیا در برابر غرب*. چاپ دوم. تهران: نشر فرزانه روز.
- فوکویاما، فرانسیس. (۱۳۹۷). *نظم و زوال سیاسی*. ترجمه رحمن قهرمان‌پور. چاپ دوم. تهران: انتشارات روزنه.
- طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم. (۱۳۹۴). *کتاب احمد به‌ضمیمه ترجمه قانون اساسی ژاپن*. به کوشش فرامرز معتمد دزفولی. چاپ اول. تهران: نشر شیرازه.
- کین، دونالد. (۱۳۹۷). *میچی، امپراتور ژاپن و دنیای او*. ترجمه هاشم رجب‌زاده. چاپ اول. تهران: انتشارات جهان کتاب.
- لویت، کارل. (۱۳۹۶). *معنا در تاریخ*. ترجمه زانیا ابراهیمی. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مراغه‌ای، زین‌العابدین. (۱۳۶۴). *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ*. سه‌جلدی. به کوشش محمدعلی سپانلو. چاپ اول. تهران: نشر اسفار.
- میلانی، عباس. (۱۳۸۷). *تجدد و تجدیدستیزی در ایران*. چاپ هفتم. تهران: نشر اختران.
- ناطق، هما. (۱۳۵۴). *از ماست که بر ماست*. تهران: انتشارات آگاه.
- ناطق، هما. (۱۳۵۸). *مصیبت ویا و بلای حکومت*. چاپ اول. تهران: نشر گستره.
- نیکفر، محمدرضا. (۱۳۸۱). *خاستگاه و چیستی عصر جدید*. نشریه آفتاب. شماره ۱۷.

- هانتینگتون، سمونل. (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ اول. تهران: نشر علم.
- هدایت، مهدی‌قلی‌خان. (۱۳۸۹). *بهره ژاپن؛ سفرنامه تشریف به مکه معظمه*. چاپ اول. تهران: انتشارات طهوری.
- یوزف وتس، فرانتس. (۱۳۹۳). *درآمدی بر اندیشه هانس بلومبرگ*. ترجمه فریده فرنود و امیر نصیری. ویراستار: محمدرضا حسینی بهشتی. چاپ اول. تهران: نشر چشمه.

References

- Akita, George. (1967). *Foundation of Constitutional Government in Modern Japan (1868-1900)*. Cambridge. M A: Harvard University press.
- Beckmann, George M. (1957). *The Making of the Meiji Constitution*. Lawrence, Kansas: University of Kansas Publications.
- Berglindardottir, Viktoria. (2017). *The Constitution of Japan*. B.A Thesis, University of Iceland. School of Humanities. Department of Japanese.
- Boyd Patrick and Samuels, Richard. (2005). *The Politics of Constitutional Reform in Japan*. Policy Studies 19. East-West Center Washington.
- Campbell, D.S.N. (1993). *Constitution of the Empire of Japan*. Tokyo: Kodansha.
- Kitaoka, Shinichi. (2011). *Japanese Political History*. Tokyo: Yuhikaku Publishing.
- Maki, John and Beer, Lawrence Ward. (2002). *From Imperial Myth to Democracy: Japan's Two Constitutional*. Boulder: University Press of Colorado.
- Matsumoto, Sannosuke. (1996). *A History of Meiji Japanese Thought: From the Creating of a Modern State to Awakening of the Individual*. Tokyo: Shinyosha.
- Sato, Seizaburo. (1992). *Beyond the Leap of Death*. Tokyo: Toshi Shupan.

- Schmitt, Carl. (1985). *Political Theology: Four Chapters on the Concept of Sovereignty*. trans. George Schwab. Cambridge, Massachusetts and London, England: The MIT Press.
- Siemes, Johannes. (1966). *Hermann Roesler and the Making of the Meiji State*. Tokyo: Sophia University.
- Spragens, Thomas. (1976). *Understanding Political Theory*. New York: St. Martin's Press.
- Takii, Kazuhiro. (2003). *The Meiji Constitution from the Perspective of the History of Civilization*. Kodansha Sensho.
- Takii, Kazuhiro. (2007). *Constitution: The Japan Experience of the West and the Shaping of the Modern State*. International House of Japan. Tokyo.

Translated References into English

- Adamiyat, Fereydoun. (1972). *The Thought of Progress and the Rule of Law in the Era of Sepahsalar*. 1st edition. Tehran: Khwarazmi Publications. [In Persian]
- Ashouri, Daryoush. (2008). *Us and Modernity*. 4th edition. Tehran: Serat Publications. [In Persian]
- Blumenberg, Hans. (2002). *The Legitimacy of the Modern Age*. Abridged by Mohammad Reza Nikfer. Aftab Newspaper. Tir and Mordad. [In Persian]
- Beasley, William Gerald. (2015). *The Rise of Modern Japan: Political and Social Change in Meiji Japan*, Translated by Shahriar Khojasteh. 2nd edition. Tehran: Ghoghnus Publications. [In Persian]
- Davazehami, Seyed Mohsen. (2017). *The Realization of Modernity in Iran and Japan: Dream or Reality*. 1st edition. Tehran: Daneshnegar Press. [In Persian].

- Rajabzadeh, Hashem. (2018). *A History of Modern Japan*. 1st edition. Tehran: Jahan Ketab Publishing. [In Persian]
- Shayegan, Dariush. (2017). *Asia vs. the West*. 2nd edition. Tehran: Nashr-e Farzan Roz. [In Persian]
- Fukuyama, Francis. (2018). *Political Order and Political Decay*. Translated by Rahman Ghahremanpour. Tehran: Rozaneh Publications. [In Persian]
- Talibov Tabrizi, Mirza Abdul'Rahim. (2015). *The Book of Ahmad, with an Appendix of the Translated Japanese Constitution*. Edited by Faramarez Motamed Dezfoli. 1st edition. Tehran: Shirazeh Publications. [In Persian]
- Keene, Donald (2018). *Meiji, Emperor of Japan and His World*, Translated by Hashem Rajabzadeh. Tehran: Jahan Ketab Publications. [In Persian]
- Löwit, Karl. (2017). *Meaning in History*. Translated by Zaniar Ebrahimi. 1st edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Maraghe'i, Zayn al-Abidin. (1985). *Siyahatnameh-ye Ebrahim Beyg*. Three volumes. Edited by Mohammad Ali Sepanlu. 1st edition. Tehran: Nashr-e Esfar. [In Persian]
- Milani, Abbas. (2008). *Modernism and Anti-Modernism in Iran*. 7th Edition. Tehran: Akhtaran Publishing. [In Persian]
- Nategh, Homa. (1975). *Az māst ke bar māst*. Tehran: Agah Publications. [In Persian]
- Nategh, Homa. (1979). *Masibat WaBa Va Balaye Hokumat*. 1st edition. Tehran: Nashr-e Gostareh. [In Persian]
- Nikfar, Mohammadreza. (2002). *The Origin and Nature of the New Age*. Aftab Journal, No. 17. [In Persian]
- Huntington, Samuel P. (1991). *Political Order in Changing Societies*. Translated by Mohsen Salasi. 1st edition. Tehran: Nashr-e Elm. [In Persian]

Hedayat, Mehdi Gholi Khan. (2010). *Bahreh-ye Japan; Safarnam-e Tashruf be Makkah Moazameh*. 1st edition. Tehran: Tahuri Publications. [In Persian]

Josef Wetz, Franz. (2013). *An introduction to the thought of Hans Blumenberg*. Translated by Farida Farnoud and Amir Nasiri. Editor: Mohammad Reza Hosseini Beheshti. 1st edition. Tehran: Cheshme Publishing House. [In Persian].

استناد به این مقاله: خلیل طهماسبی، نوذر، نقیب‌زاده، احمد. (۱۴۰۳). مشروطه ژاپن در قرن نوزدهم؛ روح سنت در پیکره دولت نوآیین، دولت‌پژوهی، ۱۰(۳۷)، ۱۳۷-۱۷۰.

Doi: 10.22054/tssq.2023.62397.11



The *State Studies Quarterly* is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License